



پژوهش‌های مهندسی فرهنگی در عصر جهانی شدن

بررسی مهندسی فرهنگی با توجه به شرایط جهانی و تأثیراتی که از این ناحیه بر فرهنگ کشور وارد می‌شود ما را بر آن داشت تا به بررسی این موضوع در میزگردی با حضور دکتر علی اکبر فرهنگی عضو هیات علمی دانشگاه تهران، دکتر علی اصغر فانی عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس، دکتر حسین سلیمی عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی و دکتر فیروز رازنهان عضو هیات علمی دانشگاه بیردازیم آنچه در ذیل می‌خوانید حاصل این میزگرد می‌باشد که توسط دفتر نشریه مهندسی فرهنگی در محل دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی برگزار شد.

دکتر فانی: در ابتدا، برای شروع بحث نظر خود را راجع به مفهوم شناسی مهندسی فرهنگی بفرمایید.

دکتر فرهنگی: در سالهای اخیر ادبیات زیادی در مورد مهندسی فرهنگی شکل گرفته بدین معنا که ما پدیده‌ای به نام فرهنگ را تحت چارچوب و کنترل نظام خاصی قرار بدهیم تا بتوانیم در این مقوله تصرف لازم را داشته داشته باشیم و آن را به جهات خاصی که مدنظرمان هست سوق بدهیم. اگر ما فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای از رفتارهای آموختنی در یک جامعه تصور کنیم در آن صورت عوامل متعددی می‌تواند بر این رفتارها تأثیر داشته باشد. اندازه‌گیری این عوامل در قلمرو مهندسی فرهنگی می‌کند، بنابراین وقتی ما صحبت از مهندسی فرهنگی می‌کنیم با مجموعه‌ای از سازوکارها، معیارها و هنجارها سروکار داریم که جهت دهنده رفتار و حرکت فرهنگی در یک جامعه است و می‌خواهیم مطابق هدف مان جلو برویم. با توجه به اینکه در هر جامعه چه جامعه اسلامی ما، چه جوامع شرقی و غربی یکی از گرانیهاترین، عزیزترین و ارزشمندترین پدیده‌ها، فرهنگ آن جامعه است همه آن را به نوعی مورد توجه قرار می‌دهند و علاقه مند به مداخله در آن هستند و می‌خواهند آن را به گونه‌ای که مورد نظرشان هست شکل بدهند. پس مهندسی فرهنگی مجموعه معیارها و سازوکارهای نظام‌مندی است که ما شکل دادیم و می‌خواهیم فرهنگ را در جهت اهداف مورد نظرمان به حرکت در بیاوریم.

دکتر فانی: من از فرمایشات جناب عالی این گونه استنباط می‌کنم که حضرت عالی مهندسی فرهنگی را تقریباً

معادل مدیریت فرهنگی می‌دانید.

دکتر فرهنگی: البته قدری دقیق‌تر؛ مدیریت تا حد زیادی با گستره بیشتری مطرح است و جنبه نظری آن وسیع‌تر است. مهندسی خیلی دقیق‌تر، کاربردی‌تر و معیارهای آن مشخص‌تر است. ما واژه مهندسی را طرح می‌کنیم؛ یعنی یک مجموعه پارامترها و عواملی که قابلیت اندازه‌گیری دارد را اندازه‌گیری و کم و زیاد می‌کنیم. اینجاست که مقوله فرهنگی آشکار و مطرح می‌شود. مردم شناسی و جامعه شناسی مقوله فرهنگ را بیشتر به شکل کیفی مطرح می‌کردند و آن را خیلی زیاد قابلیت اندازه‌گیری نمی‌دانستند و الان که واژه مهندسی فرهنگی را مطرح می‌کنیم، منظورمان این است که چون قابلیت اندازه‌گیری دارد پس بنابراین ما می‌توانیم در آن دخالت کنیم، دخل و تصرف بکنیم، به آن جهت بدهیم و در راستایی که مورد نظر ما است آن را به حرکت در بیاوریم.

دکتر فانی: این سؤال برای من پیش آمده که ما اگر بپذیریم فرهنگ در طول تاریخ وقرون متمادی شکل می‌گیرد آیا ما به این سادگی می‌توانیم پارامترها را تغییر بدهیم و یا به قول شما آن را کنترل کنیم؟ این را برای این عرض می‌کنم که می‌خواهم به یک ادبیات مشترکی برای نیل به اهداف مان برسیم.

دکتر فرهنگی: اتفاقاً بحث همین جاست. یعنی مقوله‌ای به نام فرهنگ یک مقوله کثیرالابعادی است که فرا راه ما قرار می‌گیرد. من برای سهولت کار مقاله‌ای را سالهای پیش تحت عنوان نظری به فرهنگ تدوین کردم و فرهنگ را به سه بخش تقسیم کردم و استعاره‌ای را در مورد آن به کار بردم که فرهنگ مثل یک درخت می‌ماند و این درخت در

کنار درخت های دیگر قرار می‌گیرد و از همان تعبیر Hower Cont استفاده کردم که گفت جنگل تئوری های مدیریت، حالا من می‌گویم جنگل فرهنگها؛ یعنی ما در یک جنگل فرهنگها زندگی می‌کنیم. اما بعضی از این درختها بارور هستند و بعضی ها بارور نیستند، بعضی‌ها قد برافراشتند و بعضی‌ها به صورت یک بوته ی کوتاهی باقی ماندند، اما وجه اشتراک در درخت بودن است. ما در دنیای جنگل فرهنگ ها زندگی می‌کنیم. این درخت سه بخش دارد، یک بخش ریشه است که در واقع ارزشها و بنیادهای یک فرهنگ را رقم می‌زند و همین ریشه‌ها است که از خاک و اقلیم تغذیه می‌کند، البته من این بحث را در یک سمینار علمی نیز مطرح کردم و گفتم که هر فرهنگ ریشه در یک خاک دارد و آن خاک تعیین می‌کند؛ فرض کنید در یک منطقه کم آب یا نیمه خشک مانند یزد و کرمان، درخت خاصی پرورش پیدا می‌کند من بعید می‌دانم در آنجا کسی بتواند مثلاً درخت های استوایی را پرورش بدهد یا در یک منطقه کوهستانی مانند آذربایجان درخت تناورگردو پرورش پیدا کند که ممکن است در خوزستان چنین درختی رشد نکند. بعد از ریشه نوبت ساقه و تنه درخت است که نهادها و واقعیت اجتماعی فرهنگ را رقم می‌زند، فلسفه و مسائلی که باید از آن بیرون بیاید و بعد به شاخ و برگ می‌رسیم که آن جلوه‌های بیرونی فرهنگ است. ما وقتی از مهندسی فرهنگی بحث می‌کنیم این سه بخش را باید به صورت آن درخت نگاه کنیم. در واقع یک بخش آن بسیار ارزشی است، یک بخش آن بسیار اجتماعی و نهادی و ارگانیزم و سازمان یافته است و یک بخش دیگر آن کاملاً تجلی یافته و به صورت رفتار

به آن نگاه می کنید یک چیز به عنوان کل به چشم می آید، یعنی یک پدیده، یک کل و یک پارچه به ذهن می آید، برای همین هم است که از کلمه (globe) برای ساختن این مفهوم استفاده شده و بعد با پسوند (ization) معمولاً یک پدیده‌ای که در حال شدن است، به کار می رود مثلاً در زبان خارجی «اربنیزیشن» را موقعی بکار می‌برند که پدیده شهری شدن مورد نظر است یعنی جوامع وقتی به سمت مدرن شدن و به تدریج از روستایی به شهری شدن پیش می روند، عبارت «اربنیزیشن» راجع به آن به کار می رود یا همان (modernization) به تلفظ فرانسوی آن همینطور. مدرن نیزاسیون بعضاً به نادرستی به نوسازی ترجمه شده چون (modernization) به معنای مدرن شدن اولاً هرنوی مدرن نیست و هر مدرنی نو نیست و بعد مدر نیزیشن به معنی شدن است. این استدلال مفصلی است که مارتین آلبرو در کتاب (Age of globalization) یا (عصر جهانی) آن را به کار برده است. کاربرد کلمه جهانی سازی در مقابل (Globalization) کاربرد درستی نیست. جهانی شدن یک پیش داوری ارزشی در درونش وجود دارد و معمولاً در ترجمه کلمات اگر بخواهیم آن مفهوم را برسانیم نباید پیش داوری ارزشی خودمان را به کار ببریم و آن را طوری ترجمه کنیم که معنای خاصی به ذهن مخاطب برساند. کسانی که عبارت جهانی سازی را به کار می برند یک مفروضه دارند و آن این است که جهانی سازی یک سری فاعلان خطرناک دارد اینها افرادی با انگیزه‌های شوم هستند و می خواهند جهان را به آن شکلی در آورند که دوست دارند و منافعشان در آن است و این کار را

وقتی ما صحبت از مهندسی فرهنگی می‌کنیم با مجموعه‌ای از سازوکارها، معیارها و هنجارها سروکار داریم که جهت دهنده رفتار و حرکت فرهنگی در یک جامعه است و می‌خواهیم مطابق هدف مان جلو برود

مورد صحبت های دکتر فرهنگی دارم و آن این که آیا اصطلاح مهندسی را می توان در مورد فرهنگ بکار برد یا نه؟ آیا نباید اول فرهنگ را به مثابه اشیاء یا پدیده‌هایی مثل پدیده‌های کارخانه‌ای ببینیم که بعداً بخواهیم آن را (Engineer) کنیم؟ جهانی شدن اصطلاحی است که در عرض بیست سال گذشته به یکباره گسترش پیدا کرده و بر سر زبانها افتاده است. متفکری از نالیست ها _ که اتفاقاً موافق جهانی شدن نیست _ در ابتدای دهه ۱۹۸۰ وقتی که در « بوکسینگ پرینت ها » کتابها و مقاله‌های منتشر شده را بررسی می کرده، متوجه می شود اصطلاح جهانی شدن شاید ده تا بیست بار بیشتر بکار نرفته است منتها در شرایط فعلی تعبیر انگلیسی آن تبدیل به یک لغت بسیار پر کاربرد شده که دیگر قابل شمارش نیست. در تمام دانشگاه‌های مختلف از ادبیات گرفته تا اقتصاد، فرهنگ شناسی، زبان شناسی تا سیاست و دین در تمام زمینه‌ها کاربرد فراوان دارد. عبارت جهانی شدن یک عبارت ترجمه ای است در مقابل (Globalization). اصطلاح (globe) هم معنای جهان می دهد و هم به معنای کره چشم است. چرا کلمه (Globe) را در این زمینه به کار می‌برند؟ برای اینکه کره این ویژگی را دارد که وقتی از بیرون

خودش را بروز خواهد داد. در طی قرون و اعصار درخت ما شروع به رشد می‌کند پس ممکن است ما یک درختی داشته باشیم که بگوئیم این درخت سه هزار سال قدمت دارد و جای دیگری هم یک درخت داریم که این درخت پانزده سال است که شکل گرفته و طبیعتاً به بالندگی و باروری آن درخت سه هزار ساله نرسیده است. در آن طرف قضیه احتمالاً بسیاری از شاخه‌های که درخت کهنسال ما پیدا کرده، در حال فرسودگی است و به تدریج جوانه‌های دیگری از کناره‌های آن بیرون می‌زند. حال بیائیم به درستی مقوله مهندسی فرهنگی را تبیین و براساس آن برنامه‌ریزی کنیم که چگونه به آن درخت نگاه و آن را بالنده‌تر کنیم.

دکترفانی: یعنی مهندسی فرهنگی در سه جزء ریشه، تنه و برگ می‌تواند وارد بحث و بر روی آن کار بشود؟
دکتر فرهنگی: در کلیت می‌تواند وارد بحث بشود. بنابراین از فرمایشات آقای دکتر یک تعریفی از مهندسی فرهنگی بدست آمد. البته چون بحث ما دارای دو متغیر مهندسی فرهنگی و جهانی شدن است از فرمایشات دکتر سلیمی در رابطه با اصطلاح جهانی شدن بهره‌مند شویم.
دکتر سلیمی: قبل از اینکه وارد بحث جهانی شدن بشوم، نکات جدی در

می‌کنند و جهان را به آن شکل در می‌آورند. پس جهان را آن گونه که می‌خواهند می‌سازند، لذا اتفاقی که می‌افتد جهانی سازی است. من الان نمی‌خواهم وارد این موضوع بشوم که این واقعاً در دنیای امروزی دارد اتفاق می‌افتد یا نه؟ حتی نمی‌خواهم بگویم اصطلاح جهانی سازی فی نفسه اصطلاح درستی است یا غلط است؛ بلکه می‌گویم کاربرد جهانی سازی در مقابل (globalization) به جای جهانی شدن کاربرد درستی نیست گرچه کسانی به آن نظریه معتقد هستند و می‌توانند از آن استفاده کنند. بیشتر کسانی که در تئوری پردازی معتقد به جهانی سازی مطابق با تعبیری کاربردی ما هستند، عمدتاً در سنت فکری مارکسیسم می‌باشند؛ آنها معتقد هستند جهان، یک مجموعه سرمایه داری و یک نظام سرمایه داری بهم پیوسته است و سرمایه داران بقیه جهان را استثمار می‌کنند و جهان و فرآیندهای جهانی دست ساخته نظام غارتگر جهانی است؛ این بنیاد نظریه مارکسیستها است. کسانی که عبارت جهانی سازی را به کار می‌برند تا حدود زیادی نظریات نزدیکی به آنها دارند اما درباره اینکه جهانی شدن چیست و چه تعریفی از آن می‌شود ارائه کرد باید گفت که نظریات در این باره آن قدر متفاوت است که جمع کردن آن در یک تعریف بسیار دشوار است. در کتابم که دو سال پیش تحت عنوان جهانی شدن در انتشارات سمت منتشر شد دیدگاه هیجده نظریه پرداز اصلی را راجع به جهانی شدن آورده‌ام. بسیاری از اینها تعاریف شان از جهانی شدن متفاوت است منتهی متفکرانی مثل «آنتونی گیدنز» و همفکران او تعریفی از جهانی شدن می‌دهند که می‌تواند تا

حدودی فصل مشترک همه آنها باشد. آن کسانی هم که فرآیند جهانی شدن و وجود پدیده‌ای به نام جهانی شدن را می‌پذیرند شاید بتوانند در این تعریف فصل مشترک نظرات خود را پیدا کنند و آن تعریف این است که «جهانی شدن به معنی فشردگی فضای روابط و پدیده‌های اجتماعی و حذف جغرافیا و مکان در شکل گیری پدیده اجتماعی است». فشردگی به چه معناست؟ به این معنا که در عصر جهانی شدن فاصله دور و نزدیک در شکل گیری روابط اجتماعی از بین می‌رود. در جهان سنتی گذشته مکان جغرافیایی در شکل گیری پدیده‌های اجتماعی بسیار مهم بود. اگر یک پدیده اجتماعی بخواهد شکل بگیرد و اگر یک رابطه اجتماعی بخواهد برقرار بشود، لازمه اش این است که انسانها حتی المقدور در یک مکان و در یک سرزمین مشترک قرار بگیرند؛ حتی اگر سازمانی می‌خواهند تشکیل بدهند، در یک ساختمان و در جای مشترکی قرار بگیرند تا امکان برقراری روابط و شکل دادن یک پدیده اجتماعی به وجود بیاید اما رشد تکنولوژی مخصوصاً تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات باعث می‌شود عصر جهانی شکل بگیرد و عصر جهانی شرایطی است که دیگر مکان در شکل گیری پدیده‌ها حذف می‌شود، جغرافیا حذف می‌شود، پدیده‌های اجتماعی می‌توانند به وجود بیایند، روابط اجتماعی می‌توانند به وسعت جهان شکل بگیرند بدون اینکه انسانها در یک مکان قرار بگیرند، معانی ذهنی بین انسانها می‌توانند مبادله بشوند و بر همدیگر تأثیر بگذارند بدون آنکه لزوماً انسانها در یک شرایط جغرافیایی در کنار هم قرار گرفته باشند، لذا پدیده‌های انسانی بعد و ماهیت

جهانی پیدا می‌کنند و دیگر منحصر و محصور در مکانهای جغرافیایی نمی‌شود پس منظور از فشردگی فضای روابط اجتماعی و حذف جغرافیا و مکان این است. سازمانهای اجتماعی، گروههای مختلف، هویت های فرهنگی، پدیده های فرهنگی و اجتماعی، پدیده های اقتصادی و تبدلات تکنولوژیک در شرایط (Action at the distance) یعنی اقدام از راه دور» صورت می‌گیرد که انسان ها و سازمانها اصلاً در یک مکان قرار ندارند و هرچه تکنولوژی مخصوصاً تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات گسترش پیدا می‌کند ماهیت و هویت پدیده های جهانی نیز گسترش بیشتری پیدا می‌کند. البته در تعریفی که عرض کردم مناقشه و اصلاحیه های زیادی وجود دارد. کسانی هستند که می‌گویند این تعریف اشکال دارد و کسانی هستند که از آن دفاع می‌کنند، افرادی هم شاخصه های متفاوتی من این است که این تعریف، برای کسانی که وجود پدیده ای به نام جهانی شدن یا فرآیند جهانی شدن را می‌پذیرند، می‌تواند یک فصل مشترک باشد.

دکتر فانی: بنابر صحبت های شما جهانی شدن یک پروسه است یعنی فرآیندی است که در دنیا شکل می‌گیرد چه بخواهیم، چه نخواهیم، چه مخالف آن باشیم چه نباشیم. به نظر می‌رسد اگر جهانی شدن را یک پروسه یا یک فرآیند بپذیریم امری است که اتفاق می‌افتد و کشورها و ملت ها باید این پروسه را مدیریت کنند اما جهانی سازی، با همان تعریفی که شما اشاره کردید، یک پروژه است و افراد، گروهها و یا کشورهایی بر روی آن برنامه ریزی می‌کنند. دکتر رازنهان: اگر به صورت

تاریخی به پدیده جهانی شدن نگاه کنیم شاید بتوانیم ضرورت فرهنگی و معنای دقیق آن را مورد کنکاش قرار بدهیم. در حقیقت جهانی شدن یک مرحله قبل تحت عنوان «بین‌المللی شدن» دارد یعنی بعد از جنگ جهانی دوم (دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰) کم‌کم ارتباط کشورها بر اساس تعاملاتی که در دوران جنگ اتفاق افتاد انجام شد و ارتباطات فرامرزی شد. به مرور زمان در دهه شصت و هفتاد ایده بین‌المللی شدن شکل گرفت و ارتباطات از سطح یک کشور فراتر رفت. در اینجا بود که شرکت‌های بین‌المللی و چند ملیتی پدید آمد و آرام آرام در این عرصه شرکت‌ها و دولت‌ها پی بردند که جوامع مختلف، فرهنگ‌های متفاوتی دارند که گاهی اوقات عدم شناخت آن فرهنگ منجر به ناکامی آن کشورها در روابط، برنامه‌های اقتصادی و همچنین کارهای سیاسی سازمان‌های شان می‌شود و آرام آرام بحث فرهنگ در کنار بین‌المللی شدن اهمیت پیدا کرد. در سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ اولین مطالعات جدی در این زمینه انجام شد و فردی بنام «هافستند» ارزش‌های مشترک کشورهایی را که شرکت «ABM» (در حدود شصت کشور) در آنها فعالیت می‌کرد مورد بررسی قرار داد. بحث‌های وی درباره جمع‌گرایی و فاصله قدرت و ابهام‌گریزی بود و این اساسی‌ترین و نخستین کار تجربی در زمینه فرهنگ فراتر از یک کشور بود. تا قبل از آن شناخت کشورها نسبت به کشورهای دیگر عمدتاً به صورت کلیشه‌ای بود اما در اینجا به صورت عملیاتی درگیر شده بودند و نقش فرهنگ را هم درک کرده بودند لذا متوجه شدند که کشورها دارای فرهنگ‌های متفاوتی هستند و فرهنگ نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت

، توسعه اقتصادی و خیلی از ملاحظات دیگر دارد و چاره‌ای به جز شناخت آنها نیست. به همین ترتیب بعد از (۱۹۸۰) آرام آرام بین‌المللی شدن تقویت شد و از اواخر (۱۹۹۰) به بعد بحث جهانی شدن قوت گرفت. در این مدت مطالعات زیادی انجام گرفت و تأکید عمده مطالعات بر این بود که تفاوت وجود دارد و این تفاوت‌ها معنی دار است.

هم‌زمان با این بحث، انقلاب اطلاعات و ارتباطات و تحولات فرهنگی نیز رخ داد که البته بسیار ناچیز بود. آقای دکتر فانی هم اشاره کردند، با توجه به تاریخی بودن پدیده، چگونه به تغییر و تحولاتش در یک دوره زمانی محدود نگاه کنیم و آنها را سامان بدهیم؟ انقلاب اطلاعات به پویایی و تحول جوامع در سطح درونی منجر شد و بعد اصل تغییر و تحول فرهنگی جایگزین اصل ثبات فرهنگی شد. اولین جامعه‌ای که به صورت مشخص اقدام به برنامه‌ریزی برای این تحولات کرد ژاپن بود. کشورهای دیگر یکی دو دهه به مطالعه ژاپن پرداختند. آنها مدعی بودند که ژاپن از نظر سرمایه یا نیروی انسانی، تکنولوژی، منابع و امکانات در سطح پایین‌تری نسبت به آمریکا است اما چگونه شرکت‌های ژاپنی گوی رقابت را از آمریکایی‌ها در داخل آمریکا ربوده‌اند؟ بعد از دو دهه بررسی به صراحت گفتند چیزی که باعث توفیق ژاپنی‌ها شد نه تکنولوژی نه نوآوری بوده بلکه فرهنگ ژاپنی باعث این تفوق گردیده است. آمریکایی‌ها در عرصه مدیریت از تلفیق تئوری مدیریت آمریکایی با تئوری جی (G) که تئوری ژاپنی مدیریت بود تئوری «زی» را تولید کردند و این اولین نظریه کاربردی در عرصه عمل بود. پس اولین تغییر و تحول فرهنگی و به نوعی

همگرایی فرهنگی و با بیان استعاره مهندسی فرهنگی را خود آمریکایی‌ها تجربه کردند و این یک فرآیند آگاهانه است. این اتفاق در کشور ما شرایط خاصی را به وجود آورد یعنی دقیقاً در (۱۹۷۹م ۱۳۵۷ش) در کشور ما انقلاب رخ داد، ما ارتباطاتمان و پیوندیمان را با دنیا کمرنگ کردیم و هم‌چنین بعد از آن جنگ باعث گردید سرعت تغییر و تحولات در جامعه ما نسبت به جامعه جهانی کاهش پیدا کند و در این دو دهه دنیا به شدت دچار تغییر و تحول شد. بعد از آن به یکباره فضا باز شد و ما این شکاف بین خود و دنیا را درک کردیم. جمع‌بندی مطالب بنده این است که تغییر و تحولات تکنولوژی و فن‌آوری دست به دست هم داد و اصل ثبات فرهنگی کم‌کم جای خود را به اصل تغییر و تحول فرهنگی داد و امروزه اصل بر تغییر و تحول فرهنگی است. اما کدام تغییر و تحول فرهنگی؟ آمریکایی‌ها با اصطلاح «مک دونالد»، جهانی‌سازی و غیره در صدد هستند که دنیا را با ارزش‌های آمریکایی ترویج دهند. نتایج آن را شما در منطقه شاهد هستید با همان شعارها آمدند اما کشورهای دیگر از جمله کشورهای اسلامی، آسیایی، چین، ژاپن و حتی کشورهای اروپایی در مقابل این دیدگاه مقاومت می‌کنند. فرانسسه به محصولات هالیوود به صورت بسیار محدود اجازه اکران می‌دهد، اینترنت با زبان فرانسوی راه می‌اندازد یا چینی‌ها به شدت در مقابل اینها واکنش نشان می‌دهند چرا؟! چون تحقیقات نشان می‌دهد کشورهایی که بر هویت، تاریخچه و ریشه‌های خود تکیه کرده‌اند به راحتی می‌توانند توسعه پیدا کنند اما کشورهایی که هویت خود را نادیده و ریشه خود را فراموش کرده

اند سردرگم باقی می‌مانند. مهندسی فرهنگی یک استعاره است مثل سیستم، سیستم از دنیای مهندسی آمده است. ما در علوم انسانی چیزی به نام سیستم نداریم در علوم سیاسی سیستم توسط دانشمندان علوم تجربی و بعد از آن در حوزه مهندسی به کار گرفته شد. اینها یک استعاره است ما مفهومی از یک حوزه را در یک حوزه دیگر به کار می‌گیریم تا بتوانیم کار بین رشته‌ای انجام بدهیم. اساساً استعاره در دو سه دهه گذشته به عنوان یک تکنیک و متدولوژی توسعه پیدا کرده است. در واقع ما آمدم یک مدل، یک نظریه و یک مفهوم را از یک حوزه علمی به عاریت گرفتیم و به حوزه دیگری بردیم. مثلاً رشته مدیریت اساساً رشته میان رشته‌ای است. تمام محصولات، مفاهیم و نظریاتش از رشته‌های روانشناسی، مردم‌شناسی، سیاست، جامعه‌شناسی آمده است. در چند دهه قبل چیزی به عنوان مدیریت وجود نداشته است. اصطلاح مهندسی فرهنگی یک استعاره است به خاطر اینکه بتواند به ما یک مفهوم و بار معنایی از خط مشی گذاری فرهنگی، سیاست فرهنگی و مدیریت فرهنگی به ما بدهد. این اصطلاح چند اشاره صریح و ضمنی دارد که اینها در درک مفهوم مهندسی فرهنگی مهم است. یکی اینکه به انتظام، پیچیدگی سازمان یافته، کل نمایی و پویایی فرهنگ اشاره می‌کند. فرهنگ پیچیده و کل نما است؛ یعنی هر قسمت از این جزء فرهنگ مثل آینه است. هر قسمت شکسته از آینه خاصیت کل را نشان می‌دهد بنا بر این تک تک رفتارهای ما حکایت از فرهنگی کلی ماست. این پیچیده است ولی دارای نظم و نظام و انضباط است. مطالعات متعددی از جمله مطالعات پیمایشی

اولین تغییر و تحول فرهنگی و به نوعی همگرایی فرهنگی و با بیان استعاره مهندسی فرهنگی را خود آمریکایی‌ها تجربه کردند و این یک فرآیند آگاهانه است

ارزشها در دو دهه نشان می‌دهد که فرهنگ‌ها براساس فرم‌ها و مدل‌هایی تغییر می‌کنند. همچنین شواهدی وجود دارد که روندها را می‌توانیم تحلیل و تحول‌پذیر کنیم یعنی می‌توانیم به آن سمت و سو بدهیم. اما دو نکته وجود دارد: یک دیدگاه مخالف در این زمینه وجود دارد که یک نگاه فاشیستی به فرهنگ دارند که نگاه خالص و آرمانی آن را می‌توانیم در اتحاد جماهیر شوروی ببینیم که در کشورهای مختلف سعی کردند هویت بخشی و منطقه‌ای کشورها را بگیرند و یک هویت جدید ایجاد بکنند که این شکست خورده است چون فرهنگ به معنای مجموعه ارزشها و باورها در طی قرون به وجود آمده و ما نمی‌توانیم به یکباره آنها را جمع کنیم بالاخص اینکه یکی از ارکانهای اساسی فرهنگ دین است اما نگرش دوم در مهندسی فرهنگی این است که مورد توجه ویژه ماست. بحث همگرا ساختن ارزشها است. ما یک سری ارزشهای اساسی و جوهری

مثل عدالت، ایمان، تقوا، صداقت داریم و به مطلق بودن آنها معتقد هستیم اما غرب به نسبییت آنها باور دارد. در جامعه ما ارزشهای دینی مطلق هستند و در غرب ارزشها نسبی هستند. در جامعه دینی دو دسته از ارزشها داریم: یک سری ارزشهای ابزاری و یک سری ارزشها که ارزشهای جوهری هستند. این مفاهیم در ادبیات روز دنیا کاملاً کاربرد دارد و کاملاً با معنا است. ارزشهایی مثل عدالت و صداقت تابع زمان و مکان نیستند ولی غرب همه اینها را نسبی در نظر می‌گیرد و می‌گوید اگر عدالت روی کار آید، توسعه اقتصادی ولذت جویی ما تأثیر منفی دارد باید آن را جابه‌جا کنیم.

دکتر فرهنگی: البته غرب هم به صورت مطلق این نگاه را ندارد. در غرب هم دیدگاه‌ها و رویکردهای متفاوتی وجود دارد. مثلاً در مکتب فرانکفورت و رویکردهای پست مدرن این حالت نسبییت به آن معنی دیگر وجود ندارد و قطعی‌تر است. به مراحل مقوله فرهنگ و مهندسی فرهنگ را در همین چارچوب انتظام، پیچیدگی، تحول‌پذیری، همگرایی و امثال اینها داشته باشید تا به سمت مصادیق برویم. در مصادیق باید وارد عرصه‌های تاریخی شویم چون وقتی صحبت از غرب، شرق و یا اسلام می‌شود ناچار هستیم که عرصه‌های تاریخی را مورد مطالعه قرار بدهیم. در طول این چهار پنج هزار سال می‌بینیم که دیدگاه‌ها و رویکردها کاملاً با یکدیگر متفاوت و در بعضی از زمینه‌ها متناقض می‌شود.

دکتر رازنهان: سومین اشاره‌ای که اصطلاح مهندسی فرهنگی دارد بحث نقش تعیین‌کننده نظام فرهنگی و پیوند آنها با نظام سیاسی اقتصادی و اجتماعی است. ماکس وبر جمله معروفی دارد «تنها

در مهندسی فرهنگی ما به دنبال این هستیم که بین ارزشهای فرهنگی جامعه و نیازهای توسعه، نیازهای توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همگرایی ایجاد کنیم چراکه برای توسعه اقتصادی لازم است که اعتماد در سطح جامعه تقویت بشود یعنی مجموعه ای از ارزشها را، ابزاری یا جوهری، براساس اعتقادات، ارزشها و نیازمندی ها همگرا بکنیم

چیزی که ما می توانیم از تاریخ توسعه اقتصادی بگیریم این است که فرهنگ، ریشه تمام تفاوتها است. نکته دیگر امکان پذیری و ضرورت همگراسازی ارزشهای فرهنگی جامعه با نیازها و الزامات توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. این اساسی ترین نکته است. در مهندسی فرهنگی ما به دنبال این هستیم که بین ارزشهای فرهنگی جامعه و نیازهای توسعه، نیازهای توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همگرایی ایجاد کنیم چراکه برای توسعه اقتصادی لازم است که اعتماد در سطح جامعه تقویت بشود یعنی مجموعه ای از ارزشها را، ابزاری یا جوهری، براساس اعتقادات، ارزشها و نیازمندی ها همگرا بکنیم. نتیجه این می شود که رفتارهای ما می آید در قالب رفتارهای توسعه ای شکل می گیرد.

دکتر فانی: دکتر فرهنگی، فرهنگ را به یک درخت تعبیر کردند، آقای دکتر سلیمی بحث جهانی سازی را و جهانی شدن را مطرح نمودند و فرمودند که جهانی شدن فرآیندی است که در حال شدن است چه بخواهیم چه نخواهیم. دکتر رازنهان هم اشاره داشتند که فرهنگ در عین حال که بخش های ثابتی دارد بخش هایی از آن قابل تغییر است. مهندسی فرهنگی بالاخره می خواهد در کشور ما شکل بگیرد. در کشور ایران

عرب همجوار به اساطیر ما برمی گردد. فردوسی با انگشت گذاشتن روی اساطیر هویتی، فرهنگ راتشکیل می دهد که این هویت در فرهنگ با بقیه فرهنگ هایی که همجوار ما بودند و هستند، متفاوت می شود. همان استعاره درخت، میوه گیلان یا آلبالویی را در نظر بگیرید که به یکدیگر خیلی نزدیک هستند. حالا اگر مقداری دقیق تر بشویم می بینیم که ژنها و DNA هر یک از اینها با یکدیگر تفاوت زیادی دارد. بنابراین من تفاوت ها را در ریشه، ارزش ها، دین، اساطیر، زبان و هنر می بینم.

دکتر فانی: ملیت و اسلامیت در کشور ما منبع و منشأ فرهنگی است یعنی اساطیر، دین، هنر، زبان و همه اینها یا به اسلامیت و یا به ایرانیت ما برمی گردد.

دکتر فرهنگی: براساس این ریشه های خانواده، اقتصاد، حکومت، نظام آموزش و پرورش و نظام داد و ستد ما شکل می گیرد و در نهایت وقتی که به یک لایه بالاتر می رسیم رفتارهای ما خودش را نشان می دهد و لذا می بینیم که رفتار یک ایرانی با یک مسلمان عرب مقداری متفاوت است. درباره اندازه گیری فکرکنم کار سخت و سنگینی است. در دهه ۱۹۷۰ ای اف اسکینر راجع به (Human Engineering) بحث کرد و در کتابی تحت این عنوان مدعی شد که ما می توانیم رفتار انسانها را اندازه گیری و کنترل کنیم.

دکتر فانی: اگر ما استعاره بودن مهندسی فرهنگی را بپذیریم آنوقت چگونگی مهندسی فرهنگی و جهانی شدن را باید بررسی کنیم.

دکتر سلیمی: وقتی ما می گوئیم یک مفهومی استعاره است آن وقت باید کاربرد استعاره ای داشته باشد. استعاره

یک درختی داریم به نام فرهنگ که اگر این را به منزله یک سیستم تلقی بکنیم، این سیستم یک محیطی دارد که محیط این سیستم همان جهانی شدن است که مثل یک موج در دنیا صورت گرفته است. رسیدگی به این درخت یعنی پرستاری کردن از این درخت یعنی مهندسی فرهنگی. من خواهشم این است که این استعاره را مروری بکنیم، واقعاً مهندسی فرهنگی با این استعاره ای که من از فرمایشات دوستان داشتم چگونه قابل انجام است؟ در این تحولات فرهنگی جهانی چگونه می خواهیم به این درخت برسیم؟ نکته دیگر این است که فرهنگ به عنوان یک موجود زنده را نمی شود مثل یک موتور با آن برخورد کرد.

دکتر فرهنگی: واژه مهندسی را از این جهت به کار می بریم تا از آن اندازه گیری، معیار و قابلیت کنترل را تلقی کنیم و لذا طبیعتاً فرهنگ یک موجود زنده است. فرهنگ را به سه قسمت تقسیم کردیم و گفتیم یک بخش آن ریشه ها است که هویت اصلی فرهنگ از آنها نشأت می گیرد که من این را ارزش ها و باورهای درونی فرهنگ نامگذاری می کنم. هر فرهنگی از یک بخشی اساطیری شکل گرفته و این بخش اساطیری آنها را از یکدیگر متمایز و متفاوت می کند. تفاوت فرهنگ های اسلامی ما و کشورهای

که جامعه را به آن شکلی بسازیم که می خواهیم. همانطور که صاحب کارخانه این ماده را با آن قاطی می کند از درون آن یک محصول بیرون می دهد و جامعه را راضی می کند که این محصول را مصرف کند، در حوزه اجتماع و سیاست و حوزه فرهنگ هم می توانیم همین کار را انجام دهیم. لذا این اصطلاح از تشابه، اصطلاح سیستم همانطور که در زیست شناسی به کار می رود که نظر سیستم ها توسط یک زیست شناس به نام برتالین فی به وجود می آید. همانطور که در مهندسی به کار می رود همانطور توسط کسانی در جامعه در حوزه های مختلف مسائل اجتماعی به کار می رود ولی بحث این است که آیا واقعا اینطور است؟ به نظر من اصطلاح مهندسی فرهنگی به این معنا چند مفروضه دارد. اگر نخواهیم به عنوان یک مفهوم منقح به کار ببریم.

دکتر فانی: من احساس می کنم شما از آن برداشتی که از استعاره دارید یک توضیحاتی می دهید که آن توضیحات زیر سوال می رود، استعاره از دید ما که مدیریتی هستیم معادل metaphor است که برای اینکه ما چیزی را به شکل قابل فهم تر در آوریم یک مثالی می زنیم و این را معادل این می گیریم. یعنی بشود آن را تجسم کرد برای بیننده؛ یعنی یک چیز فرضی نیست که قابل دسترس نباشد. چه بسا یک مقدار بحث را عینی می کند.

دکتر سلیمی: به هر حال اصطلاح مهندسی فرهنگی وقتی به کار می رود مفروضه هایی در درون آن است که ما می توانیم بگوییم بخاطر استعاری بودن آن مفروضات را کنار بگذاریم. اشکال ندارد اجازه دهید من اینها را بگویم. این مفروضات را کنار بگذارید و این

من معتقدم بشر، اینجوری قابل تقسیم بندی نیست که بگوییم غربی ها اینجور و شرقی ها اینجور، غربی ها راه شقاوت و شرقی ها راه سعادت من چنین تقسیم بندی را لاقول در حوزه ی انسانی نمی پذیرم حتی اگر همه بپذیریم اصطلاحاتی مثل مهندسی فرهنگی از درون مدرنیسم بسیار ناب در می آید. اولین کسی که اصطلاح مهندسی اجتماعی را بکار می برد آگوست کنت است، آگوست کنت در زمان انقلاب فرانسه زندگی می کند خودش دانشجوی مدرسه پلی تکنیک مهندسی می خواند اول که مدرسه اش در جریان انقلاب فرانسه، مدرسه پلی تکنیک پاریس تعطیل می شود آن می آید می گوید ما باید با همان روش ها جامعه

فرهنگ مثل هر پدیده

دیگر وقتی عوامل آن

شناخته شد

قابلیت برنامه ریزی

خواهد داشت

را بسازیم. چیزهای مختلف می سازند که محصولات مورد نظر خودشان را بیرون می دهند. در عرصه اجتماعی هم می توانیم این کار را انجام دهیم. یعنی از یافته های دانشهای پایه اجتماعی استفاده کنیم و جامعه را مهندسی کنیم. جامعه را به آن شکلی در آوریم که می خواهیم و علوم اجتماعی جدید از اینجا متولی می شود. و بعد نقدهایی هم که به آن صورت می گیرد از همین جا صورت می گیرد

می تواند تفاسیل مختلفی داشته باشد یا می تواند در شعر و در جاهای دیگر به کار رود، حالا اینکه البته این تقسیری های دکتر فانی داشتند که می تواند مهندسی فرهنگی به معنای پرستاری باشد از درخت من تا حدود زیادی به آن نزدیک هستم. بگذارید تشکیلاتی که در مورد مهندسی فرهنگی دارم یک بار دیگر از ریشه عرض بکنم چون این یک بحث است که در جریان تفکر اجتماعی و سیاسی از نقطه ابتدا این دعوا وجود داشته است دعوی بین افلاطونیان و ارسطویان از روز اول این بوده که افلاطون معتقد بودند که یک عده می توانند بنشینند بر فراز جامعه یک جامعه را درست کنند و آن جوری که می فهمند شکل بدهند یک مدینه فاضله درست بکنند دست همه را بگیرند به آنجا که می خواهند، یکسری افرادی هستند کسانی که در جهل و نا آگاهی به سر می برند یکسری انسانهای به اصطلاح انسانهای آگاه که چشم شان به نور حقیقت باز شده، اینها بر فراز جامعه هستند اینها دست بقیه را می گیرند می برند سوی نور، جامعه را مهندسی می کنند، البته آن موقع اصطلاح مهندسی فرهنگی را بکار نمی بردند و جالب اینکه اصطلاح مهندسی فرهنگی همزاد مدرنیسم است همان مدرنیسمی که در جامعه ما مقدار زیادی گرایش های مختلف با آن می ستیزند، کسانی که تقسیم می کنند یعنی یک فرض یک مفروضه پیشینه دارند که اصلاً دنیا دو قسمت است غرب که به بیراهه می رود و شرق که راه نجات انسانها را پیدا کرده و غرب ریشه به اصطلاح مشکلاتی که دارد در مدرنیسم است، مدرنیسم لجام گسیخته ای که به وجود آمده و اتفاقاً من می خواهم بگویم من این تقسیم بندی را قبول ندارم

موضوعهایی که عبارت مهندسی فرهنگی می تواند داشته باشد یکی این است که پدیده های انسانی و فرهنگی به غایت قابل کنترل هستند، قابل شکل دادن و قابل مهندسی کردن.

دکتر فرهنگی: این واژه غایت را اگر شما بردارید درست می شود.

دکتر سلیمی: قابل کنترل هستند. قابل شکل دادن هستند. مفروضه دوم که در کنار همین است. اینکه عده ای بر فراز جامعه وجود دارند که توانایی، آگاهی و ابزارهای لازم را دارند که می توانند این شکل را بدهند. این کنترل را انجام بدهند. فرهنگ را از وضعیتی که دارد به وضعیت مطلوب آن شکل در آورند. یعنی یکسری فاعلان آگاه مقتدر که در فراز جامعه قرار دارند و می توانند این کار را انجام بدهند. مثل همان حاکمان مدینه فاضله افلاطونی که چشم آنها به نور باز شده و می خواهند جامعه را به آن گونه که می توانند در آورند.

دکتر فرهنگی: ما هم قضیه را به این صورت نگاه نمی کنیم. ما می گوئیم فرهنگ مثل هر پدیده دیگر وقتی عوامل آن شناخته شد قابلیت برنامه ریزی خواهد داشت؛ مثلاً شما علم و آگاهی پیدا می کنید نسبت به وجود موجودات ذره بینی در محیط پیرامونی، این آگاهی موجب می شود با چه ابزاری به این دست پیدا کرده ایم این بماند. این آگاهی موجب می شود که شما بیابید عملکرد آن موجودات ذره بینی را مورد شناسایی قرار دهید. آن وقت می توانید به این موجودات ذره بینی جهت بدهید و یا از شر آنها بکاهید و به حسن آنها بیفزایید. مثلاً فرض کنید در محیطی که بنده و شما زندگی می کنیم میلیونها میکروب وجود دارد. بعضی از اینها مفیدند و بعضی از اینها مضر

یکی از کارهایی که ما در مهندسی فرهنگی باید انجام بدهیم این است که همگرایی ایجاد کنیم یعنی این فرهنگ را بشناسیم و ضعفهای آن را درآوریم و بعد تلاش کنیم این ضعفها به حداقل برسد

کنیم و این واژه مهندسی بیشتر روش تحقیقی می باشد. اعتقاد داریم که فرهنگ فقط از دیدگاه های (پوزتیویستی) نمی توانیم مورد مطالعه قرار بدهیم. دیدگاه های دیگر تحلیلی و تفسیری را باید به آن ملزم کنیم و در آن صورت روش های کمی و کیفی با یکدیگر ترکیب بشود من می گویم ما می توانیم علم خودمان را نسبت به فرهنگ و شناخت فرهنگ بیشتر کنیم و نسبت به آن جهت دهی کنیم. اینجا واژه مهندسی را آن وقت می توانیم اطلاق کنیم.

دکتر رازنهان: شما به بحث دو اشکال وارد کردید و اگر این مسئله روشن شود. یکی بعد اینکه بالاخره آن نگرانی شما از بعد و رویکرد سیاسی و بالاخره عامل قدرتی وجود دارد. این نگرانی وجود دارد که این بحث ابزاری در اختیار حاکمان بشود و آنها بتوانند از این سوء استفاده کنند. همین طور که استفاده کرده اند. خیلی در جوامع مختلف و بسیاری از علمای اهل سیاست و بویژه جامعه شناسی با مداخله برنامه ریزی شده دولت در محتوای فرهنگ مخالف هستند. اگر فقط باید پشتیبانی کنیم اجازه شما در مداخله در این حد است. این یک اشکال، اشکال دوم این است که تا چه اندازه فرهنگ قابل مدیریت کردن و یا قابل تغییر است؟ این دو اشکال اساسی است. در قسمت اول بحث اینکه چه کسی این مشروعیت را دارد یک نگاه نگاه حداکثری است که جناب عالی به آن توجه دارید اما یک نگاه دیگر هم داریم که این نگاه یک نگاه توصیفی و تحلیلی است به جای اینکه تجویز کنیم و بگوئیم چه تغییراتی می خواهیم ایجاد کنیم می گوئیم امروزه در دنیا به واسطه جهانی شدن و استلزامات توسعه ارزشهای ابزاری مثل

هستند علم پزشکی اینجا می خواهیم کم بگوئیم که فرهنگ هم باید به صورت یک علم در آید. و یک عده عالم باید داشته باشد و آن عالمان با علمی که غافل می کنند. آن وقت می توانند روی این تصمیم گیری کنند. اما اینکه آنها خیر هستند و یا شر، آنجا من با شما هم داستان هستم آن بر می گردد به بینات آنها که آیا این عملی که حاصل کرده اند در جهت منفعت بشر بخواهند استفاده کنند و یا در جهت زیان بشر استفاده کنند. دقیقاً مثل بقیه علوم، بقیه علوم هم همین است. شما از فیزیک می توانید در جهت خیر جوامع بشری استفاده کنید. خدای ناکرده از فیزیک هم می توانید در جهت شر جوامع بشری استفاده کنید. پس ما نمی توانیم بگوئیم علم فیزیک علم بدی است. اگر ما پذیرای این مقوله بشویم که فرهنگ می باید به صورت یک علم بشود. آنجایی که اطلاق واژه علم را بتوانیم بگوئیم آنجا ما می توانیم بگوئیم. حالا می توانیم در مورد آن مهندسی کنیم. یعنی می توانیم آن را کم و زیاد کنیم و یا در آن دخالت

اعتماد، نوآوری، خلاقیت، صرفه‌جویی که لازمه توسعه است این ارزش‌ها بر ما تحمیل می‌شود. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم جامعه ما نسبت به جامعه ۲۸ سال پیش کلی تفاوت کرده است. امروز مردم حسابگر شده‌اند همه اقتصادی فکر می‌کنند و در تصمیم‌گیری هایشان همه مقتضیات را در نظر می‌گیرند. مقتضیاتی بود که ۲۸ سال پیش مردم کمتر به آن توجه می‌کردند و این لازمه اقتصادی شدن، لازمه منطقی کردن امور است. پس بنابراین ما می‌توانیم بگویم چه بخواهیم و چه نخواهیم این تغییرات را تجربه می‌کنیم و دنیا هم تجربه کرده است یعنی یک سری روابط منطقی با فاصله قدرت کمتر و به عبارت دیگر دموکرات‌تر آمده در جامعه ما جای خودش را به آن روابط سنتی ما داده است. بخواهیم و یا نخواهیم این اتفاق می‌افتد حالا ما در اینجا نمی‌خواهیم یک نسخه‌ای بیچیم که برخلاف آن فرهنگ اصیل یک جامعه باشد؛ بلکه آگاهانه و به صورت توصیفی و تحلیلی، اول می‌گوییم چه اتفاقی دارد می‌افتد و چرا این اتفاق می‌افتد؟ حالا بدون اینکه بخواهیم سمت و سوی خاصی را بدهیم و این تغییر و تحولات را همگرا کنیم. پس یک نگاه حداکثری یا یک نگاه هنجاری و یک دولتی بیاید در رأس قرار بگیرد و بخواهد سمت و سورا به یک سمت و سوی خاص خود ببرد اساساً محکوم به شکست است چون جواب نمی‌دهد. در دنیا هم همین طور، ۷۰ سال شوروی سابق این کار را انجام داد و شما دیدید به محض اینکه این فشارها برداشته شد جامعه از نظر فرهنگی فرو ریخت اما در قسمت دوم ما با شما کاملاً موافق هستیم. فرهنگ بالاخص درحوزه

مفروضات اساسی که همان مفروضات درمورد طبیعت، درمورد زمان و در رابطه انسان با دیگران اساساً اینها قابل تغییر در کوتاه مدت نیست حتی قرن‌ها زمان می‌برد. همه محققان در این زمینه اجماع دارند که قرن‌ها زمان نیاز دارد تا در مفروضات آیا بشود و یا نشود تغییراتی ایجاد کرد. چون چنین تجربه‌ای تا به حال وجود نداشته است. حتی شما می‌بینید سرخپوستان را بعد از چند نسل هنوز همان باورها و مفروضات اساسی خودشان را علی‌رغم اینکه کاملاً اینها را شستشوی مغزی داده‌اند، کاملاً از خانه در دوران بچگی اینها را جدا کرده‌اند و برده‌اند آموزش داده‌اند. برنامه‌های مختلف برای آنها پخش می‌کردند نتوانستند تغییر ایجاد کنند. ما می‌خواهیم همگرایی ایجاد کنیم. همگرایی یعنی آن مسیری که دارد جامعه می‌رود روابط دارد منطقی می‌شود به جای اینکه بگذاریم تأثیرات منفی آن ایجاد شود و بعد هم افراد بین دین و دنیایشان فاصله ایجاد کنند. می‌گوییم آگاهانه این سر جای خودش، دنیا هم سر جای خودش، اینها متناقص نیستند بلکه مکمل یکدیگر هستند. یعنی وقتی می‌گویید باید اعتماد باشد، کارآیی باشد، دانشمندان باید ارزشمند قلمداد شوند. اینها ارزش‌هایی هستند که دین به آنها تأکید کرده است. اگر شما به این سمت و سو دادید در اینجا همگرایی اتفاق افتاده است. کلی نکته در همین جا است. من به خاطر روشن شدن مطلب، یک اشاره یک دقیقه‌ای به یک تحقیق جهانی یک پیمایش جهانی ارزش‌ها داشته باشم که آمدند به صورت طولی ۲ دهه در ۴ موج زمانی ۱۹۸۱، ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۰، ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱، ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱، ۶۵ کشور را مورد مطالعه قرار دادند. نتیجه این بود که بین

میزان مدرن شدن جوامع و تغییر در ارزش‌ها یک رابطه منطقی وجود داشت؛ یعنی هر چه جوامع می‌رفتند به سمت صنعتی‌تر شدن یکسری ارزش‌های دموکراتیک اعتماد بخش و منطقی مثل صرفه‌جویی، کارآیی و غیره در این جوامع توسعه پیدا کرد. این یک چالش دیگر هم داشتند. می‌گفتند افرادی مثل مارکس و نیچه پیش بینی کرده بودند در قرن نوزدهم که صنعتی شدن باعث می‌شود حق از جامعه رخت بر بندد و هم چنین تقسیم کار توسعه پیدا کند. اما در نیمه دوم قرن بیستم کشورهایی مثل ژاپن پدیدار شدند. پدیده‌هایی مثل ژاپن که ارزش‌هایی سنتی را هم چنان داشتند اما ارزش‌های نوین که لازمه صنعتی شدن و توسعه اقتصادی بود را پذیرا شدند. خود آمریکایی‌ها اولین گروهی بودند که از قابلیت‌های فرهنگی مثل ژاپن استفاده کردند و آن را در نظام‌های مختلفی برده‌اند؛ مثلاً اگر دقت بفرمایید آمریکایی‌ها بالاترین میزان فردگرایی را دارند هیچ تردیدی نیست تحقیقات مختلف انجام شده در سال (۲۰۰۴) یک تحقیقی که مال (۶۷) کشور را مورد مطالعه قرار داده است از جمله ایران، دوباره در آن تحقیق نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها بالاترین میزان فردگرایی را دارند. ولی جالب است کار تیمی مدل‌های کایزن، مدل‌های مشارکتی همه مستلزم جمع‌گرایی است، این چیزی که اساساً آمریکایی‌ها ندارند ولی به شدت با استدلال می‌گویند اینکه ما از این شاخه بیاییم روی این شاخه، یعنی از این انتها بیاییم در وسط قرار بگیریم که بر خلاف تمام هویت آمریکایی که آنقدر تأکید می‌کنند ولی فردگرایی می‌گوید ما به خاطر ضرورت‌های سبک و کار حاضریم این کار را انجام بدهیم و

به راحتی و آگاهانه این تغییر و تحول را در خودشان ایجاد کرده اند. پس بنابراین همگرایی، یعنی حفظ این چیزی که جامعه ما در زمینه مفروضات و ارزشها به آن اعتقاد دارند و همه جانبه اگر بخواهیم بگیریم امکان گرفتن وجود ندارد.

دکتر سلیمی: من فکر می کنم تفاوتی که در جامعه ما نسبت به گذشته ایجاد شده است فقط در حساب گر شدن آن نیست؛ یعنی ما یک نگاه به فرهنگ جامعه داشته باشیم خیلی تفاوت های دیگری ایجاد می کند. اگر شما ابزارهای کنترل فرهنگ را در آموزش و پرورش یک ناظر رسمی آموزشی و رسانه های گروهی ببینیم مهم ترین ابزارها کاملاً در اختیار دولت بوده و کاملاً هدایت و تلاش می شده در آن استعاره مهندسی صورت بگیرد ولی آیا جامعه به آن شکلی که نظام آموزش و پرورش ما و رسانه های گروهی ما می خواستند درآمد؟ اتفاقاً برعکس شده یعنی رسانه های گروهی ما که می خواستند فرهنگ سازی کنند در بسیاری از موارد خودشان بیشتر فرهنگ پذیر شده اند تا فرهنگ ساز یعنی به خاطر اینکه پل ارتباطی شان را از دست ندهند مجبور شدند خودشان را با بخش هایی از جامعه هماهنگ کنند که ممکن بود ۱۵ سال پیش حاضر نباشند. همین طور در آموزش و پرورش ما سیستم های دیگر، همه آنها نشان می دهد که پدیده های فرهنگی اساساً با پدیده ها و با اشیاء متفاوت هستند. این پرسش گری که راجع به مسوولان فرهنگی می شود. به خاطر همین مفروضه است؛ یعنی یک مسوول فرهنگی به پرسش کشیده می شود که شما باید این جامعه را در عرض چند سالی که مسوول بودی از این وضع به این وضع درمی آوردی چرا در نیآوری؟ چون فکر

می کنند که فرهنگ مثل یک خمیری است که مسوول آنجا می نشیند و ابزارهایش را دارد به آن شکل درمی آورد می شود آن شکلی، یا اینکه فرهنگ ذاتاً اینطور نیست. مخصوصاً در عصر فعلی که عصر جهانی شدن است. یعنی اگر دولت ها در قالب سرزمین های گذشته و شاید تا ۲۰ سال پیش می توانستند یک حدودی با محدود نگاه داشتن کانال آموزشی، کانال اطلاع رسانی و یا کانال های تأثیرگذاری از حیطه هنر تأثیرگذاری خودشان را بیشتر کنند. تأثیرگذاری آنان دارد همین طور کمتر و کمتر و به

ما دیدگاه افلاطونی را اعتقاد نداریم که یک عده آن بالا نشسته اند و می گویند همه مردم اینطور لباس بپوشند. اینطور راه بروند. اینطور سلام کنند و اینطور حرکت کنند. اصلاً رشد فرهنگی با ابتکار و آزادی و میدان دادن به اراده ها است. در این تردیدی نیست. ولی هوای کار را باید داشت

هستند در جوامعی مثل جوامع اسلامی بسیار بیشتر از جاهای دیگر است. در جامعه ایران تا ۹ سال پیش پدیده های به نام اینترنت و یا ماهواره وجود نداشت. امروز آمار رسمی ما نشان می دهد که ضریب نفوذ اینترنت ۱۱ میلیون نفر است. خیلی هم اینترنت را نمی توان کنترل کرد. یعنی شما هر چه فیلتر بگذارید فیلتر شکن های قوی تری می آیند و آنها را می شکنند و بنابراین این نمی شود. البته گلدون متیوزیک کتابی دارد عنوان فرعی آن این است که شبیه آن استعاره جنگلها است که توسط آقای دکتر به کار رفت، می گوید به دنبال هویت در یک سوپرمارکتی از فرهنگ ها، آن اصطلاح سوپر مارکتی از فرهنگ ها را به کار می برد که انسان جدید و فرد انسانی جدید در محیط جهانی شدن در یک سوپر مارکت چطور، چگونه در سبدهش می تواند از کالاهای مختلف انتخاب کند و بگذارد انسان در آن شرایط قرار دارد. اتفاقاً تشبیهی که آقای دکتر بکار بردند تشبیه درستی است. تشبیه کردند فیزیک ذرات را و به ذرات اشاره کردند. من می خواهم بگویم تفاوت فرهنگ شناسی امروز با فرهنگ شناسی قرن نوزدهم کمی تعریف کلاسیک که فرهنگ مجموعه ای از نهادها، آداب و رسوم مربوط به ادوار برنت تیلور است که یک انسان شناس انگلیسی است در قرن نوزدهم. تفاوت فرهنگ شناسی امروز با آن تیپ فرهنگ شناسی تفاوت بین فیزیک کوآنتوم و فیزیک نیوتنی است. فیزیک کوآنتوم می گوید دنیای ما دنیایی است از میلیاردها ذره مختلف، برای ما نه امکان دقیق شناخت آن است و نه امکان کنترل کامل آن بعد ما بر آن می توانیم تأثیر بگذاریم. این کاملاً درست است. این فرمایش را من می پذیرم و تردیدی در آن

حداقل می رسد. یعنی شما ضریب نفوذ تکنولوژی های اطلاعاتی و ارتباطاتی که مهم ترین شاخصهای جهانی شدن

نداشته‌ام و ندارم.

دکتر فرهنگی: اگر این فیزیک شما را بیاوریم به مهندسی فرهنگی من فکر می‌کنم به یکدیگر نزدیک شویم.

دکتر سلیمی: من می‌گویم اسم آن را بگذارید برنامه‌ریزی، تأثیر گذاشتن و کمک کردن به همگرایی، ولی مهندسی این عبارات را می‌آورد. و به همین دلیل است یعنی فضای فرهنگ در دنیای امروز مثل فضای پدیده‌های فیزیکی در جهان کوآنتوم است. هویت یک پدیده سیالی است. اصلاً عصر جهانی شدن یک شرایطی به وجود آورده که افراد دارای هویت‌های چندگانه شدند. بنابراین در دنیایی که دنیای کوآنتومی است به تعبیر الکساندر که کتابی دارد به نام ذهنیت کوآنتومی، می‌خواهد بگوید علوم اجتماعی در این جهان متفاوت است همه چیز را نمی‌توان خیلی برنامه‌ریزی و یا به آن تعبیر منقح آن مهندسی کرد. اگر با استعاره بتوانیم تفسیر متفاوتی از مهندسی عرض کنیم. من هم می‌پذیرم.

دکتر فانی: ما در خلاء زندگی نمی‌کنیم. ما در کشوری هستیم که فرهنگ دارد. این کشور بی فرهنگ نیست؛ یعنی بعضی اوقات بحث‌هایی انجام می‌دهیم که فکر می‌کنیم فرهنگی ندارد و یک تخته سفید است و می‌خواهیم برای آن فرهنگ بنویسیم. این کشور فرهنگ دارد. علائق و ارزش‌هایی دارد. باورهایی دارد و نکاتی که عزیزان فرمودند را دارد. یکی از کارهایی که ما در مهندسی فرهنگی باید انجام بدهیم این است که همگرایی ایجاد کنیم؛ یعنی این فرهنگ را بشناسیم و یا ضعف‌های آن را درآوریم و بعد تلاش کنیم این ضعفها به حداقل برسد. این دیگر ورود به بحث‌هایی نیست که دوستان اشاره کردند. بعضی از عزیزان

فکر کردند مهندسی فرهنگی یعنی دخالت در همه چیز، و آقای دکتر در تعریفی که به کار بردند. من می‌خواهم بگویم که اشاره به این طرف طیف ایراد دارد و این طرف طیف این است که جامعه را رها کنیم. هر طور که خواستند با ما برخورد کنند؛ یعنی همان بحث جهانی سازی، بحث تهاجم فرهنگی که مقام معظم رهبری گفته اند، یعنی هر کس هر طور که خواست جوانان ما را اداره کند، اداره کند. من می‌خواهم بگویم برخورد با دو طرف طیف باطل است. ما می‌توانیم بین این دو طرف طیف یک نقاطی را به آن برسیم حالا یک مقدار به این سمت، یک مقدار به آن سمت، آن نقطه عزیمت ما باشد یعنی این را به عنوان مهندسی فرهنگی به این معنا بپذیریم. اما اینکه همه کارها را ما دخالت کنیم. من می‌گویم نه، این نه، البته من یک فرمایشاتی را از مقام معظم رهبری اینجا گفتم و دوستان آوردند. یک بخشی از آن را می‌خوانم. چون داستان مهندسی فرهنگی و این حرکتی که در شورای عالی انقلاب فرهنگی شکل گرفته روی دستور ایشان بوده است. آنچه ایشان در مورد مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی می‌فرمایند؛ فکر می‌کنم خیلی از بحث دوستان را در بر بگیرد. می‌فرمایند: «مجموعه‌ای لازم است اینها را تصویر کند و بعد مثل دست محافظی هوای این فرهنگ را داشته باشد. نمی‌گویم بطور کامل کنترل کند. چون کنترل فرهنگ به صورت کامل نه ممکن است و نه جایز؛ یعنی هیچ وقت چنین چیزی نیست که ما دیدگاه افلاطونی را اعتقاد نداریم که یک عده آن بالا نشسته‌اند و می‌گویند همه مردم اینطور لباس بپوشند. اینطور راه بروند. اینطور سلام کنند و اینطور حرکت کنند. اصلاً رشد فرهنگی با ابتکار و

آزادی و میدان دادن به اراده‌ها است. در این تردیدی نیست. ولی هوای کار را باید داشت. حالا اصلاً بحث ما این است. می‌خواهم بگویم حرف‌ها را بخواهیم امروز جمع کنیم می‌رسیم به یک مطلبی که بنده می‌خواهم از این وارد بحث و ادامه بحث شوم و اینکه اولاً مهندسی فرهنگی یک حرکت فزاینده شده است. یعنی ما باید از یک حداقل شروع کنیم. هر قدر که امکان دارد حرکت کنیم و مصلحت است. ممکن است فرض کنیم در یک فاز و دوفاز شما اصلاً این را بپذیریم که مهندسی فرهنگی خیلی به صورت کنترلی نباشد. بحث مهندسی فرهنگی و جهانی شدن هم یعنی اینکه ما کشور را یک سیستم بگیریم که فرهنگ این کشور مثل یک درخت تنومند در داخل ایران روییده و یک محیطی به نام جهان دارد که تحرکات جهانی شدن بر آن موثر است. اگر بخواهیم بحث مهندسی فرهنگی در جهانی شدن و ارتباط آن را با هم بدانیم باید عناصر و عوامل جهانی شدن را فهرست کنیم و ببینیم جهانی شدن روی چه حرکت‌ها و مسائلی حرکت می‌کند. مثلاً بیست عامل اصلی را از جهانی شدن استخراج کنیم و ببینیم این فرهنگ و این درخت فرهنگ چه عناصری دارد. ارزشها، ساقه، ریشه، شاخه و برگ را هم به عنوان یک سلسله متغیر بگیریم و بعد یک تناظر ۲ به ۲ بین آن متغیرها یعنی جهانی شدن و این متغیر یعنی بحث فرهنگ تعریف کنیم. بعد ببینیم اینها را چگونه می‌توان مدیریت و پرستاری کرد. فرمایش مقام معظم رهبری هم به تعبیری بحث پرستاری کردن است. ما نمی‌توانیم بحث فرهنگ را در این کشور رها کرده و از کنار آن بگذریم. باید این درخت تنومند فرهنگ را در رابطه با آن متغیرهای جهانی به نحوی باغبانی کنیم. ■